

## زپاتیست ها: مرحله دوم

امانوئل والرشتاین\*

ترجمهء مصطفی ناصر

اول ژانویه ۱۹۹۴، نخستین روز اجرای معاهده تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا، NAFTA)، زپاتیستها - گروهی از بومیان مایا در مکزیک -، در چیپاس یکی از فقیرترین مناطق کشور دست به شورش زدند و خواستار حق خودمختاری شدند. جنبش زپاتیستی در ۱۱ سال گذشته، جان تازه ای به جنبشهای ضد سیستمی در سراسر دنیا بخشیده است. اعتراضات علیه نشست سازمان تجارت جهانی در سیاتل در سال ۱۹۹۹، همچنین راه پیمایی های اعتراضی مشابه در جنوا، کبک - سیتی و گلن ایگلز، کم از جنبش زپاتیستی الهام نمی گرفتند. به هر حال، ماه گذشته [ژوئن ۲۰۰۵] زپاتیستها در بیانیه ای اعلام کردند که مبارزه آنها به مرحله جدیدی وارد شده است، مرحله ای که سیاسی و فراگیر است و نظامی نخواهد بود. امانوئل والرشتاین معتقد است که این بیانیه نیز همانند شورش ۹۴ آنها یک بار دیگر بارومتر و اخگری است که تحولی را در حال و هوای زمانه در سطح بین المللی نشان می دهد. اگرچه هنوز برخی از جزئیات باید روشن شود، نویسنده اظهار می دارد که ابتکار جدید زپاتیستها می تواند برای ارزیابی مجدد جنبشهای مشابه در گوشه و کنار جهان الهام بخش باشد.

سایت اینتر اکتیویست

از سال ۱۹۹۴ به بعد شورش زپاتیستی در چیپاس مهم ترین جنبش اجتماعی در جهان بوده است، بارومتر و اخگر جنبشهای ضد سیستمی در سراسر دنیا.

چگونه است که یک جنبش کوچک از خلقهای بومی مایا، در یکی از فقیرترین مناطق مکزیک، توانسته است چنین اهمیتی پیدا کند؟

برای پاسخ دادن به این سؤال باید به ۱۹۴۵ برگردیم و وضعیت جنبشهای ضد سیستمی نظام جهانی را در آن دوران بررسی کنیم.

از آن سال تا دست کم اواسط دهه شصت قرن گذشته ما شاهد برآمد جنبشهای ضد سیستمی (و یا چپ قدیم) یعنی احزاب کمونیستی، احزاب سوسیال دمکرات و جنبشهای آزادیبخش ملی، در سراسر جهان بودیم که در موارد متعددی این احزاب در طیف وسیعی از کشورها نیز به حکومت رسیدند. این جنبشها به سرعت در حال گسترش بودند. اما زمانی که به نظر می رسید این جنبشها در آستانهء پیروزی جهانی قرار دارند با دو مانع عمده برخورد کردند: انقلاب جهانی سال ۱۹۶۸ و احیاء

جریان راست جهانی.

قدر مسلم این که انقلابیون جهان در سال ۱۹۶۸ علیه امپریالیسم امریکا در همه جا به مخالفت برمی خاستند اما در عین حال مخالف جنبشهای ملهم از چپ سنتی نیز بودند. از نظردانشجویان و کارگرانی که در جنبشهای ۶۸ مشارکت داشتند جنبش های چپ قدیم به قدرت دست یافته بودند اما به وعده های خود مبنی بر تغییر جهان به سمتی که بیشتر به دمکراسی و برابری طلبی نزدیک باشد عمل نکرده بودند. بعدها این جنبشها خود ضعیف شدند. فعالین ۱۹۶۸ در ساختن جنبشهای جدید (سبزها ، جنبش فمینیستی ، جنبشهای هویت) موفق بودند اما هیچیک از آنها قادر نتوانستند آن نوع حمایت توده ای را بسیج کنند که جنبشهای سنتی پس از ۱۹۴۵ از آن برخوردار بودند.

علاوه براین، در پی رکود بزرگ اقتصاد جهانی، جریان راست جهانی نفس تازه کرد و اعتماد به نفس خود را باز یافت. حکومتهای تاچر و ریگان دو نمونه برجسته اند که می توان از آنها نام برد. اما مسألهء مهمتر توانایی صندوق بین المللی پول و خزانه داری فدرال امریکا بود که سیاستهای خود را بر اغلب دولتهایی که چپ سنتی هنوز در آنها در قدرت بود تحمیل کردند و آنها را وادار نمودند تا به عقب نشینی مهمی از سیاست های اقتصادی خود دست زنند و به جای "سیاست توسعه مبنی بر جایگزینی واردات"، به "سیاست رشد مبنی بر سمتگیری صادراتی" روی آورند.

هنگامی که آخرین حکومتهای چپ قدیم و قویترین آنها یعنی رژیمهای کمونیستی اتحاد شوروی و اقمار آن در اروپای شرقی و مرکزی، بین سالهای ۹۱ - ۱۹۸۹ سقوط کردند، آشفتگی فزاینده جنبشهای ضد سیستمی (هم چپ قدیم وهم چپ جدید) در رابطه با توانایی شان برای دگرگون کردن جهان به اوج دلسردی و نومیدی تبدیل شد.

اما در اواسط دهه ۹۰ درست زمانی که به نظر می رسید جریان ایدئولوژی نولیبرالی به نقطه اوج خود رسیده است، این موج شروع به عقب نشینی کرد. نقطه عطف همانا شورش زاپاتیستها بود که در اول ژانویه ۱۹۹۴ شروع شد. زاپاتیستها پرچم ستمدیده ترین مردمان کره زمین را که خلقهای بومی اند به اهتزاز درآوردند و حق آنها را برای خودمختاری و رفاه مطالبه کردند. وانگهی زاپاتیستها این کار را نه از طریق خواست کسب قدرت در دولت مکزیک، بلکه جستجوی کسب خودمختاری جماعتهای بومی انجام دادند و از دولت مکزیک خواستند این حق را به رسمیت بشناسد.

وقتی که وجه نظامی شورش آنها به سرعت به یک آتش بس منتهی شد آنها به لحاظ سیاسی با "جامعه مدنی" مکزیک و سپس با سراسر دنیا در ارتباط قرار گرفتند. زاپاتیستها همایش های "انترگالکتیک" [intergalactic] را در جنگلهای چیپاس منعقد کردند و موفق شدند جمع کثیری از مبارزان و روشنفکران با نفوذ سراسر دنیا را به دور هم گرد آورند. در سال ۲۰۰۰ با روی کار آمدن رئیس جمهوری جدید مکزیک (که انتخاب او به حکومت ۷۰ ساله حزب فرتوت " انقلاب اداری شده" پایان داد)، جنبش زاپاتیستی به سمت مکزیکوسیتی راه پیمایی کرد تا از دولت مکزیک بخواهد معاهده صلح (معروف به قراردادهای سن آندرس) را که در سال ۱۹۹۶ منعقد گردیده بود بالاخره به اجرا در آورد. به رغم حمایت وسیع "جامعه مدنی" از جنبش زاپاتیستی، پارلمان مکزیک از به رسمیت شناختن حقوق و فرهنگ بومیان سرباز زد. زاپاتیستها به روستاهای خود بازگشتند و یکطرفه شروع کردند به ساختن مناطق خودمختار و ایجاد بخشداریهای دمکراتیک (اگر نه قانونی، اما در عمل، یعنی به صورت دوفاکتو)، برپایی مدرسه های و مؤسسه های بهداشتی خودشان. اما ارتش مکزیک همچون تهدیدی با لقوه در اطراف مناطق آنها به حالت آماده باش باقی ماند تا در صورت دریافت فرمان به انهدام این ساختار

دوفاکتو اقدام کند.

اهمیت زاپاتیستها از محدوده کوچک چیپاس و حتی مکزیک بسیار فراتر می رود. آنها به سرمشقی ممکن برای دیگران در سراسر دنیا تبدیل شده اند. اگر در این پنج سال اخیر، اغلب کشورهای امریکای جنوبی حکومت‌های چپ یا پوپولیستی را به قدرت رسانده اند، به این دلیل است که نمونه زاپاتیستها بخشی از نیروهای شعله ور کننده جنبش بوده اند. اگر معترضین سیاتل توان آن را داشتند تا نشست سازمان تجارت جهانی را در سال ۱۹۹۹ برهم زنند، و اگر راهپیمایی های اعتراضی مشابه در جنوا، کبک سیتی، و جاهای دیگر و همین امسال (۲۰۰۵) در گلن ایگلز توانست ادامه یابد، معترضین از جنبش زاپاتیستی کم الهام نگرفته بودند. همچنین زمانی که فوروم اجتماعی جهانی در سال ۲۰۰۱ نشان داد که جنبشهای ضدسیستمی جان تازه ای گرفته اند، جنبش زاپاتیستی برای آنها سرمشقی قهرمانانه بود.

اما حالا، در ژوئن ۲۰۰۵ زاپاتیستها به ناگهان حالت آماده باش سرخ اعلام کرده اند و همه جوامع بومی را فرا خوانده اند که روستاها را ترک کنند و به منظوریک "مشورت" توده ای به مناطق جنگلی بیایند. به چه منظور؟ برای آنکه دیگر نمی توانند بیش از این در انتظار بمانند و شاهد باشند که دولت مکزیک وعده هایی را که بیش از یک دهه است در قراردادهای آتش بس موقت تصویب شده است زیر پا بگذارد. آنها اعلام کردند که خودشان آماده اند با "به خطر انداختن برخی از دستاوردهای کوچک شان" (همان خودگردانی محدود و دوفاکتوی مناطق زاپاتیستی که در واقع، پایه حقوقی نیز ندارد) برای تحقق چیزی جدید تلاش کنند. زاپاتیستها اعلام کردند که مرحله اول مبارزه شان پایان یافته و اکنون زمان آن فرا رسیده است تا به مرحله دوم وارد شوند. آنها اضافه کردند گامی که باید برداشت سیاسی است و نه نظامی.

در بخش سوم و آخر "ششمین بیانیه از جنگل لاکندونا" (۱) که در ۳۰ ژوئن ۲۰۰۵ صادر شد، زاپاتیستها خطوط سیاسی ای را که از آن طرفداری می کنند به روشنی برای ما توضیح می دهند. این خط سیاسی به معنای ایجاد حزبی سیاسی نیست نه در مکزیک و نه در هیچ جای دیگر. آنها به همه انسانهایی که در هرکجا برای حقوق خود مبارزه می کنند، و به همه آنهايي که در چپ سیاسی قرار می گیرند، می گویند که زاپاتیستها در کنار آنها هستند. آنها از ایجاد یک ائتلاف وسیع سیاسی در مکزیک حرف می زنند. می گویند ما بومی هستیم و اما مکزیکی نیز هستیم. آنها از ایجاد یک ائتلاف وسیع سیاسی در سطح جهان حرف می زنند. با وجود اینکه سخن آنها خطاب به همگان است و همهء اقشار و جمیع خلقها و فراتر از همه، کل ستم دیدگان را دربر می گیرد، اما این ائتلاف قاطعانه چپ است، ولی نه الزاماً وابسته به حزبی از احزاب.

اما به نظر من آنچه این ابتکار عمل سیاسی را از اهمیت خاصی برخوردار می کند موقعیت زمانی آن است. ۱۱ سال از زمانی که موج ضدیت با نولیرالیسم و امپریالیسم آغاز شد می گذرد. از نظر جنبش زاپاتیستی این مبارزات به اندازه کافی موفق نبوده اند. و من احساس می کنم که فقط آنها نیستند که اینطور فکر می کنند. به نظر من همین احساس در تمام امریکای لاتین به ویژه در کشورهایی که گروه های چپ و پوپولیستی به قدرت رسیده اند وجود دارد که این مبارزات کافی نبوده اند، و اینکه این حکومتها بیش از حد به سازش دست زده اند و این باعث به تحلیل رفتن شور مبارزه در مردم این مناطق شده است. مبارزان و معترضان فوروم اجتماعی جهانی نیز احساس می کنند آنچه از آغاز کار در سال ۲۰۰۱ به دست آورده اند هرچند چشمگیر بوده اما کافی نیست و دیگر نمی توان همچنان به تکرار سادهء اقدامات گذشته ادامه داد. به نظر می رسد در عراق و خاورمیانه نیز این احساس وجود دارد که اگر چه

مقاومت علیه مداخله گری متکبرانہ ایالات متحده به نحو شگفت انگیزی نیرومند بوده اما کافی نیست.

در سال ۱۹۹۴ شورش زاپاتیستی بارومتري بود که روحیه نومیدانه ای را که می رفت تا بر جنبشهای ضد سیستمی غلبه کند پس زد و خود مشعلی برای شکل گرفتن ابتکارهای دیگر گشت. امروز نیز وقتی که زاپاتیستها به ما می گویند که مرحله اول جنبش آنها به پایان رسیده است و توقف در آن مرحله، دیگر ممکن نیست، باز هم به نظر می رسد که این جنبش بار دیگر بارومتري ست که تحول احساسات و برداشتها را در همه جا نشان می دهد. زاپاتیستها می خواهند به مرحله دوم یعنی سیاسی و فراگیر گام بگذارند، اما تا این لحظه جزئیات هدفهای خود را توضیح نداده اند. آیا اکنون این جنبش الهام بخش ارزیابی مجدد مشابهی در امریکای لاتین، فوروم اجتماعی جهانی و سایر جنبشهای ضد سیستمی در سراسر دنیا خواهد شد؟ و بالاخره هدفهای تفصیلی مرحله بعدی چه خواهد بود؟

---

\*امانوئل والرشتاین Emanuel Wallerstine: مورخ، اقتصاددان و پژوهشگر اجتماعی معروف، متولد ۱۹۳۰. وی مدیر مرکز تحقیقاتی فرناند برودل در دانشگاه دولتی نیویورک و صاحب تألیفات فراوان از جمله: نظام کنونی جهانی در سه جلد؛ آفریقا و استقلال؛ اقتصاد - جهان سرمایه داری؛ بحران: کدام بحران؟؛ سرمایه داری تاریخی؛ آشوب: جنبش های اجتماعی در اقتصاد - جهان (با سمیر آمین)؛ نژاد، طبقه، ملت (با اتی ین بالیبار)؛ پسالیرالیسم؛ گرایش آرمانشهری (اوتوپیک).

(۱) رک. به سایت اندیشه و پیکار فصل جنبش زاپاتیستی به هر سه قسمت بیانیه لاکندونا (م).

<http://www.kefaya.org/05znet/051005wallerstein.htm>  
<http://info.interactivist.net/article.pl?sid=05/07/22/1556236>